

درخت پرثمر

برادر عزیز، روزهای طولانی تنها و بی‌شریک درد کشیدی و سرانجام آسوده شدی؛ ولی تو درخت پرثمری بودی که زود از این صحرا عبور کردی. پیش از تو قانعی‌راد رفت و حالا یکی دیگر از درختان ثمربخش را از دست داده‌ایم. این همه سال بالیدن و سپس دردمندانه رفتن، قصه تلخی است. نشنیدن صدای تو حسرتی است برای ما!



حسین محددی‌گیلویی
چشمه‌شاس

سر نوشت ما چگونه رقم خواهد خورد؟! به خانواده محترم آقای بابایی، دوستان و دوستان‌اران ایشان و همه اهل فرهنگ وقات برادر عزیزمان استاد رضا بابایی را صمیمانه تسلیت عرض می‌کنم. رحمت خداوند بر ایشان و بر ما. یاد و نام او مانا بماند و ثمرات بذرهایی که او کاشته، فرگیر و دامن گستر باد.

منبع: کانال سخنرانی‌ها

راضی به رضای حق

مرثیه‌ای برای رضا بابایی



عمادالدین بانی
فعال فرهنگی

او در ماه‌های گذشته رنجی گران بر دوش داشت. در عیادتی که ماه تلامعات اجتماعی سیاسی چندماه پیش در بیمارستان ابن‌سینای تهران باو داشتیم، می‌گفت دردی فوق تحمل دارد که خدا نصیب دشمن هم نکند، چون تک‌تک سلول‌ها دردمندند. اشکی از چشمش تراوید که فقط از دردی بی‌ماری نبود، از درد روزگار و حوادث آن هم بود... مرگ، یگانه رخداد عادلانه هستی است که پیامبر و پیامگیر، فقیر و غنی، دانشمند و آمی، قدرتمند و بی‌قدرت و... نمی‌شناسد؛ اما درباره آن‌ها که هر لحظه عمرشان به سود خلائق است، زود رفتنشان آندوه‌بارتر است... رضا بابایی قلمی لطیف و فکری لطیف و روحی لطیف داشت. در این زمانه خشونت فکر و بیان و قحطی وجدان و قلت اندیشمندان آزادی‌خواه اخلاقی، پروازش زودهنگام و ناگوار بود...

در چند روز اول عید چندبار تماس گرفتم که هم شادباش سال نو بگویم و هم جوایب‌ای احوالش شوم، اما پاسخ نداد و این دلیل کافی برای نگرانی بود. مطلع شدم دوباره هالش به وخامت گراییده و در همان قم روانه بیمارستان شده است. شب پیش از پروازش باهم‌سرش گفت‌وگو می‌کردم. وقتی باصدای خسته و معغومش گفتم که بحدما... حالش بهتر است، دلگرم شدم. به همین دلیل صبح امروز که خبردار شدم سحرگاه در گذشته است، شوک‌آور بود، چون انتظار دیگری داشتم. با دیدن خبر، بی‌درنگ مرغ سحر در ذهنم طمین انداخت.

آنچه روح او را شاد و ما را هم بهر مهند می‌کند، این است که کتاب‌ها و مقالاتش را بخوانیم و زنده‌نگه داریم.

وصیت‌گونه‌اش باعنوان «اگر عمری باشم» یکی از نوشته‌های اوست که باید بارها خواند و آویزه گوش کرد که این به معنای زنده بودن رضا بابایی است.

خدایش رحمت کند که خود رحمت بود برای دیگران.

منبع: کانال سخنرانی‌ها

درباره «دیانت و عقلانیت» به‌قلم رضا بابایی

رضا بابایی، نویسنده نواندیش دینی و پژوهشگر فرهنگی، پس از مبارزهای طولانی با بیماری سرطان درگذشت. این خبر تأسف‌آور هم‌زمان شد با نوشتن نکته‌ای در این شماره از کتاب «دیانت و عقلانیت» او که در روزهای قرظنینه نـوروز خواندم. این کتاب روایت‌های تاریخی تازه و کم‌تر شنیده شده‌ای را به دست می‌دهد و تحلیل‌هایی که افق‌های روشن‌تری پیش روی خواننده می‌گذارد. با مطالعه این کتاب به نظر می‌رسد تاریخ اسلام خصوصاً در سده اول هجری نقاط ناشنیده فراوانی دارد. این کتاب طرح‌های پژوهشی و انتقادی است که بر عقلانیت دینی تأکید دارد. کتاب «دیانت و عقلانیت» یادداشت‌ها و مقالات زنده‌یاد رضا بابایی در حوزه دین‌شناسی است البته با نگاهی از زاویه روشن‌فکری دینی که با هدف آسیب‌شناسی نوشته شده است. بسیاری از این یادداشت‌ها و مقالات، سابقه نشر در مجلات علمی و فضا‌های مجازی دارند؛ اما نویسنده با نظر داشت نقد‌ها و بازخورد‌ها، همه آن‌ها را بازنویسی و ویرایش کرده است چنان‌که در مقدمه کتاب می‌نویسد: «این یادداشت‌ها و جستار‌ها، در طی سالیانی دراز پدید آمده‌اند، اما همگی در سال ۱۳۹۶ بازنگری و ویرایش علمی شده‌اند.»

رضا بابایی، استاد حوزه و دانشگاه، پژوهشگر حوزه دین و نویسنده کتاب «دیانت و عقلانیت»، این اثر را متعلق به گفت‌مان روشن‌فکری دینی می‌داندست: روشن‌فکری دینی چنددهه است که در ایران در خصوص آن کرسی‌های گفت‌وگو برگزار می‌شود. برخی منکر وجود و کارکردش هستند اما من معتقدم روشن‌فکری دینی در ایران کارایی دارد و در جایی نشسته که جایگزینی ندارد.

روزنامه شهرامید وزنگی

شماره ۳۳۳۳
شماره ۳۳۳۳
شماره ۳۳۳۳

SHAHAPRANNEWS.IR

زودبختی

۸ برش از گفت‌وگو بارضا بابایی درباره جوانان و دین و سیاست

فاجعه‌ای ویرانگرتر از قانون‌گریزی نیست



این است که ما نتوانسته‌ایم این تغییرات و هزینه‌ها را توجیه کنیم؛ مثلاً ما می‌آییم تلگرام را از زندگی ایرانی حذف می‌کنیم. ممکن است کارمان درست بوده باشد و برایش هزارویک دلیل علمی و منطقی و عقلی هم داشته باشیم، اما مهم این است که بتوانیم آن را توجیه کنیم. اینکه از ۴۵ میلیون نفر ۴ میلیون نفر در تلگرام می‌مانند، یعنی ما نتوانسته‌ایم توجیه کنیم که چرا نباید در تلگرام بود. درستی و غلطی کار یک مسئله است و موجه‌سازی آن مسئله‌ای دیگر. ممکن است شما بتوانید یک کار غلط را موجه نشان دهید یا نتوانید یک کار درست را توجیه کنید.

پنجم- مردم به آرامش نیاز دارند یک نفر با یادکر آرامش پیدا می‌کند. شما نمی‌توانی ذکر را از او بگیری. نیازهایی در جامعه وجود دارند. مردم نمی‌توانند منتظر بمانند که به آن‌ها بگویند برای برآوردن نیازتان کجا بروید و چه بکنید؛ خودشان می‌درند. الان استرس و اضطراب در حدی است که مردم واقعاً به آرامش نیاز دارند. ببینید؛ اخبار ما، اخباری که رسانه‌های رسمی پخش می‌کنند، فوق‌العاده استرس‌زا هستند. در کشوری زندگی می‌کنیم که در عرض چندماه ارزش پول ملی‌اش ۳۰ درصد سقوط کرده است. باور کنید در همین مدت صدها نفر، مثلاً پدران، داشتند چیزی به می‌خریدند، یک‌مرتبه سگفته کرده‌اند، دق کرده‌اند. تصور کنید: طرف چندمیلیون گذاشته بود کنار برای چیزی دخترش. یک‌مرتبه دید با آن پول نصف آن چیزی را هم که چندماه پیش می‌توانسته بخرد نمی‌تواند بخرد. من خودم شاهد بودم که کسی خودکشی کرد، برای اینکه یک‌مرتبه دید دارد آبرویش می‌رود، پیش دخترش، پیش خانواده‌اش. خب، شما این‌همه استرس و اضطراب، این‌همه نگرانی‌به این جامعه تزریق کرده‌اید؛ بعد هم می‌گویید که «دنبال آرامش نباشید؛ برای آرامش بیایید آن جایی که ما می‌گوییم.» خب، طرف می‌آید، ولی می‌بیند آنجا استرس بیشتر می‌شود؛ مثلاً می‌آید نماز جمعه، ولی می‌بیند همه‌اش فحش است، اختلاف است، نزاع است، جناح‌بازی است.

ششم- این جامعه خیلی نجیب است ما به جامعه گفته‌ایم که دین همه مشکلات اقتصادی، فرهنگی، سیاسی، اجتماعی، تربیتی، خانوادگی، تجاری، صنعتی و... را حل می‌کند. جامعه هم، خوش‌حсал از اینکه کلیدی طلایی به‌دست آمده، همه امکانات و ثروت کشور را به ما داده است، اما حالا می‌بیند که نه‌تنها مشکلات حل نشده، بیشتر هم شده است. این جامعه خیلی نجیب است که فحش نمی‌دهد؛ این جامعه خیلی نجیب است که واکنش‌های تند نشان نمی‌دهد؛ نهایت کاری که می‌کند تأمل است. درنگ است؛ تویی این فکر است که چه‌کار کند که مشکلات حل شود. ما باید خیلی قدر این جامعه را بدانییم.

هفتم- مظلومیت قانون ما قانونی داریم که فصل‌الخطاب است. اگر این فصل‌الخطاب نباشد، انسان‌ها یک‌دیگر را می‌درند و می‌خورند. باید چیزی باشد که هرکسی را به حق خودش برساند. من احساس می‌کنم که قانون در برخی شهرها مظلوم است و حرف آخر را نمی‌زند. فاجعه

سوم- نمی‌شود در همه امور دیگران دخالت کرد من، چون پشت یک میز نشسته‌ام، گمان می‌کنم که می‌توانم در همه امور مخاطبانم دخالت کنم و به آن‌ها بگویم چگونه زندگی کنند و چه ببوشند و چه نبوشند. این امر به‌رحال واکنش ایجاد می‌کند. ما اسم این واکنش را می‌گذاریم «دین‌گریزی»؛ ولی به‌نظر من این امر بیش از آنکه دین‌گریزی باشد، «زید‌گریزی» است؛ یعنی این نسل دارند از زید و عمرو می‌گریزند و آن اشخاص باید جایشان، در کتشان و عملکردهشان را تغییر بدهند. اگر یک گروه یا یک نسل از من مدعی دین‌داری گریختند، من نمی‌توانم اسم این گریختن را بگذارم «دین‌گریزی»؛ این بدین معنی است که مرا نمی‌پسندند و دارند از من می‌گریزند. این نسل درواقع این نحو بودگی، این نحو زیست و این‌نحو فهم را نمی‌پذیرد. بعد من برای اینکه جای پای خودم را محکم کنم و موقعیت خودم را حفظ کنم، می‌گویم این‌ها دین‌گریزند، درحالی‌که باید خودم را تغییر بدهم و در جایگاه و عملکرد خود تجدیدنظر کنم.

چهارم- مسئولان پاسخ‌گو نیستند برخی از مسئولان دولتی که خودشان مسئول‌اند و باید پاسخ‌گو باشند، می‌آیند می‌گویند کشور فلان مشکل را دارد؛ مثلاً فرض کنید می‌گویند کشور با تهاجم فرهنگی مواجه است. قبول، اما خب، در این کشور نهاد‌هایی بوده‌اند که نزدیک به نیمی از کل بودجه را گرفته‌اند برای فرهنگ‌سازی. حالا آن‌ها خودشان باید پاسخ‌گو باشند، نه اینکه بگویند چون تهاجم فرهنگی بوده است، باید بودجه‌شان را بیشتر کرد؛ ما در کشورمان سخنران‌عالی حرف زنده گمان نمی‌کنم در طول تاریخ بشر، از اول خلقت، کسی به‌اندازه آن‌ها حرف زده باشد؛ هر روز هفته در هر رسانه‌ای صدای یک آقا را می‌شنوید. عیبی ندارد! زهی سعادت که این آقا سخنران ماست؛ ولی، عزیز من؛ شما که چهل سال است هر هفته در بهترین ساعت از بهترین شبکه سخنرانی کرده‌اید و هر روز هم اینجا و آنجا دعوت‌تان می‌کنند، دیگر نباید نق بزیند و بگوید که چرا اوضاع این‌طور است؛ من باید بگویم که آقا! امکانات فرهنگی کشور دست شما بوده و هیچ‌کس هم تابه‌حال به‌اندازه جناب‌عالی حرف زنده است؛ پس باید پاسخ‌گو باشید. شما باید در شیوه‌های خودتان تجدیدنظر کنید، عیب را در خودتان ببینید، و از خودتان بپرسید باوجود اینکه همه امکانات فرهنگی کشور در اختیارتان بوده، چرا جامعه این‌طور است. من که نمی‌گویم جامعه بد است؛ شما می‌گویید. شما می‌گویید جامعه ما مسیر خوبی را طی نمی‌کند. پس باید استعفا بدهید و بگویید: «مردم! من از آن سالی که آمده‌ام تابه‌حال برای شما ۳ میلیون و ۸۷۴ هزار

علی باقریان
ali.bagheriyan1369@gmail.com

می‌توانم با جزئیات پیش چشم خودم تصورش کنم: ۲۹ اردیبهشت ۹۷، سر ظهر، رفتم هنلی نزدیکی روزنامه که رضا بابایی موقتاً آنجا مقیم شده بود. نشستم توی لابی. چند دقیقه گذشت که بابایی بر پله‌ها پدیدار شد، با یک تاپیراهن چهارخانه روشن، روی شلوار، آن‌هم چهارخانه، اما تیره، هردو نه تازه و گران‌بها، اما پاکیزه و آراسته، چنان‌که خودش، بی‌کُتی که دست‌کم در عکاسی دستیار ما شود، با کلاه کبی بر سر که اندک‌موهای زودسپیدش‌هاش را زیر آن پوشانده بود، ایضا چهارخانه و تیره، با عینکی کائوچویی، نه بر چشم، که به‌دست، بر خاستم که بنشیند. نشست و کم از ساعتی درباره دین و دنیای خلق باهم گپ زدیم و سپس دقایقی را هم به‌عکاسی گذراندم. شرح این نشست‌وبرخاست و گپ‌وگفت را، آن قدر که دست می‌داد، اینجا روز‌ها، در شماره بیست‌ویکم «میلان» آوردم. حالا خبر رسیده که رضا بابایی تسلیم قضای الهی شده است، آن‌هم در این روز‌ها؛ «مرد خود مرده بود» پیش‌تر، از رنجی که به‌جسم و جان می‌کشید می‌برد. بابایی به‌معنا مرد یک‌ه و تنهایی بود، شاید برای اینکه آزادوار زندگی می‌کرد، و حالا هم تنها رفته است، «چنان‌که تنها آمده بود از شکم‌مادر»، اما هنوز رنگ و زنگ صدای او در گوش من باقی است، شاید برای اینکه از سر صدق و سسوز سخن می‌گفت. نوشته‌های بابایی از آن‌دست نوشته‌ها نیستند که پیش از خداوند خویش مرده باشند، از آن نوع‌اند که جاوید می‌مانند و خالق خود را نیز تا ابد زنده می‌دارند. گفته‌های او در آن نشست هم از همین لون بودند؛ از همین روی، بد ندیدیم که بخشی از آن‌ها را دوباره نقل کنیم. با خود می‌گویم چه خوب که آن حرف‌ها هنوز هم شنیدنی و خواندنی‌اند و باز می‌گویم چه بد که در هنوز هم بر همان پاشنه‌ای می‌چرخد که بابایی آن‌روز می‌گفت!

اول- «دین‌گریزی» یک واقعیت است «دین‌گریزی» جوانان یک واقعیت است. حالا شاید تعبیر خیلی رسا و گویایی نباشد، ولی به‌رحال این هست که جوانان با‌نحوه و شکلی از دین‌داری کمابیش قهر یا واداع کرده‌اند. ممکن است بازگشتی باشد یا نباشد. اینکه دلیل این امر چیست و چرا به این وضع رسیده‌ایم، البته خیلی جای گفت‌وگو دارد، اما به شکل مختصر می‌شود گفت بخشی از آن برمی‌گردد به عملکرد مسا، به بی‌صداقتی برخی از دین‌داران و مدعیان دین‌داری. این مسائل این واکنش‌ها را در پی داشته است. بخشی از آن‌هم البته امری جهانی است. هر گامی که توسعه و مدرنیته جلوتر می‌آیند و سنت را به عقب می‌رانند، همان مقدار هم در شیوه‌های دین‌داری تغییراتی ایجاد می‌شود. در عین حال می‌خواهم بگویم اگر در جامعه ما شیوه‌هایی از دین‌داری به محاق رفته‌اند، شیوه‌هایی دیگر به میدان آمده‌اند. البته، متأسفانه، هم آن عقب‌نشینی و هم این پیش‌روی، هردوشان، تا حدی واکنشی هستند و به‌همین دلیل هم می‌شود گفت که خطرناک‌اند، چون اگر جوان‌ها و کلانسان‌ها در یک محیط آرام و در یک شرایط طبیعی شیوه‌ای از دین‌داری را بپذیرند یا نپذیرند، مسئله‌ای پیش نمی‌آید، اما اگر این امر بر پایه واکنش باشد، آن‌هم واکنش به رویدادهای سیاسی اجتماعی جامعه و ساختار‌ها، متأسفانه در درازمدت مشکلاتی می‌آفریند که ممکن است نتوانیم جمعش کنیم.

دوم- ما قدرت اقتاع نداریم اساساً دین در جامعه کار کردی دارد که متأسفانه مسا در آن کار کرده‌ای کمی دست برد‌ایم و تعریف دیگری از دین ارائه داده‌ایم که برای جامعه کمی مشکل‌آفرین شده و هزینه‌هایی به‌بار آورده است. این‌ها هم شاید چندان مهم نباشند؛ مسئله مهم‌تر

